

نگاهی دیگر به داروی خرسندی

چند پیشنهاد برای خواندن

کتایون مزداپور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در تازه‌ترین^۱ قرائتی که از متن کوتاه پهلوی به نام داروی خرسندی (متنهای پهلوی، ص ۱۵۴) شده است و نگارنده از آن خبر دارد (ایکاپوریا، ۲۰۰۱)، آمده است که داروی خرسندی نوشته‌ای است فاقد ارزش ادبی و دارای غلط بسیار (ص ۵۷۷). گمان نگارنده بر آن است که، با گشودن هشت یا نه گره، می‌توان خلاف این نظر را اثبات کرد: داروی خرسندی لطیفه‌ای است شیرین که برای دردهایی که درمان ندارد نسخه‌ای استعاری می‌پیچد و ادعا می‌کند که این نسخه دارویی، درمان دردهای چاره‌پذیر را هم آسان می‌گرداند. در این نسخه دارویی ادبی، جمله‌هایی سنجیده و موزون و دلنشین می‌آید، با واژه‌ها و ترکیباتی اصیل و کهن. نیز می‌شود داروی خرسندی را خواند بی‌آنکه تغییری در ضبط دستنویسهای آن لازم باشد. داروی خرسندی نیازی به تصحیح متن ندارد. چند واژه در آن هست با املاهای متفاوت با نگارش عادی آنها. با وجود این، چنین عدول کردن از شیوه معمول نگارش و دیگر شدن املاهای واژه را، اولاً، می‌توان با قواعدی معین توجیه کرد و توضیح داد؛ ثانیاً، نمونه و مثالهایی از چنین تغییرات در خط را می‌توان در نوشته‌های دیگر نیز یافت. بنابراین، این متن چندان آکنده از غلط نیست که به ارزش ادبی آن لطمه زده باشد. شاید آنچه موجب پدید آمدن گره و دشواری در قرائت داروی خرسندی است، دور شدن آن از نثر عادی و فقهی پهلوی و طرز بیان خاص آن باشد. پس از آنکه در بند یکم می‌گوید که داروی خرسندی برای چگونه دردی و چیزی، سودمند است، در بندهای دوم تا هفتم، اجزای و مواد لازم برای ساختن یک درم از داروی

۱. فهرستی از پژوهشهایی که درباره داروی خرسندی شده است در مقاله ایکاپوریا (۲۰۰۱، ص ۵۷۷) و نیز در کتاب متون پهلوی سعید عربان (۱۳۷۱، ص ۴۱-۴۰) آمده است. در اینجا از تکرار آنها خودداری می‌شود (با سپاسگزاری از آقای بهمن مرادیان). همچنین از ذکر قرائتها و استدلالهایی که برای خواندن و شرح واژه‌ها و جملات داروی خرسندی در آن مقالات آمده چشم‌پوشی شده است زیرا درازگویی بیهوده است و پژوهندگان می‌توانند به اصل نوشته‌ها مراجعه کنند.

خرسندی را ذکر می‌کند که طبعاً همه استعاری است. در هر یک از این بندها، یک دانگ، یعنی یک‌ششم از ترکیب داروی خرسندی را نام می‌برد که مجموعاً می‌شود شش‌دانگ یک درم‌سنگ یا یک درم. بند هشتم به طرز ساختن و استعمال آن می‌پردازد و سپس دربارهٔ سودمندی داروی خرسندی یک جمله می‌آورد. در این لطیفه البته اندرزی هم هست که پیروفسور شافل شاکد به درستی وجهی عرفانی و فلسفی را در آن گوشزد می‌کند (ابکاپوریا، ۲۰۰۱: ۵۷۷).

ابتدا متن پهلوی، آوانویسی و ترجمهٔ پیشنهادی نگارنده برای داروی خرسندی:

𐬰𐬀 𐬀 𐬀 𐬀 𐬀

- ۱ 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۲ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۳ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۴ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۵ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۶ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۷ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۸ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۹ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۰ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۱ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۲ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۳ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۴ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۵ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀
- ۱۶ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀

1 JJ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀. 2-3 MK torn; JJ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀. 4 JJ 𐬀𐬀. 5 JJ 𐬀𐬀.
 6 MK torn; JJ 𐬀𐬀𐬀𐬀. 7-8 JJ 𐬀𐬀𐬀𐬀. 9 JJ omits. 10 DP 𐬀𐬀𐬀𐬀.
 11 MK, DP 𐬀𐬀𐬀𐬀. 12-13 MK, JJ om. 14 DP 𐬀𐬀𐬀𐬀.
 15 MK 𐬀𐬀𐬀𐬀...; JJ 𐬀𐬀𐬀𐬀. 16 JJ adds 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀.

pad nām ī yazadān

1. dārūg ī hunsandīh pad čiš ī čārēg nē, baxt ēstēd; ud ān-iz ī čārēg, darmān āsānīh ēn dahēd;
 2. dārūg ē bawēd, ē(d) dram sang: menišnīg āmēxtan, dānišnīgīhā šnāxtan hunsandīh, dāng-ē sang;
 3. ud ka ēn nē kunēm, čē kunēm, dāng-ē;
 4. az im-rōz tā fradāg weh šāyēd būdan, dāng-ē sang;
 5. ma agar az ēn wattar šāyēd būdan, dāng-ē sang;
 6. pad ēn ī mad ēstēd, hunsand budan, man āsāntar, dāng-ē sang;
 7. ud ka hunsand nē bawēm, pad kār nē weh, man dušxwārtar, dāng-ē sang.
 8. ēn dārūgīhā andar hāwan ī škēbāgīh kardan, pad hāwan-dastag ī niyāyišnīh kōstan ud pad parnēgān ī bīdwarīh wēxtan ud har rōz, abēr bāmdād dō kafčag, pad kafčag ī abestān yazadān ō dahān abgandan ud āb ī čē šāyēd kardan, az pas xwardan. pas abē-gumānīhā hunsand būdan: čē, pad tan ud ruwān abēr sūdēmandtar!
- frajaft.

به نام یزدان

۱. داروی خرسندی برای [آن] چیزی که [آن] را چاره نی، بخشیده [و مقدر و مختص] شده است؛ و نیز درمان آن را که چاره [هست]، آسانی [و سهولت] این (= داروی خرسندی) دهد:
۲. [دستور ساختن] دارو این باشد [به وزن] یک دژشنگ: به منش آمیختن [و] از روی دانش شناختن خرسندی، یک دانگ سنگ؛
۳. و اگر این نکنم [و خرسند نباشم]، چه کنم، دانگی؛
۴. از امروز تا فردا [کارها] بهتر تواند بودن [و شاید بهتر شود]، یک دانگ سنگ؛
۵. مگر از این [هم] بتر تواند بودن [و بتر هم می‌توانست باشد]، یک دانگ سنگ؛
۶. در این (= واقعه) که [پیش] آمده است، خرسند بودن برای من آسان‌تر [است]، یک دانگ سنگ؛
۷. و اگر خرسند نباشم، برای کار بهتر نیست، [ولی] مرا دشوارتر [است]، یک دانگ سنگ
۸. این داروها را اندر هارن شکیبایی باید کردن، با دسته‌هاون نیایش باید کوبیدن و با پرنیان صبوری باید بیختن و هر روز، مرتباً [در درست در] بامداد، دو کفچه، با کفچه توکل بر یزدان، به دهان باید افکندن

و آب چه شاید [و چه می‌توان] کردن، از پس [آن] باید خوردن. پس، [بیمار ناخرسندی] بی‌گمان خرسند خواهد شد: چه، [داروی خرسندی] برای تن و روان بسی سودمندتر [و بی‌نهایت نافع است]! فرجامید.

اینک نکاتی که درباره قرائت این قطعه به نظر نگارنده رسیده است:

۱. نخستین نکته‌ای که در قرائت *داروی خرسندی* اشکال پدید آورده است خواندن نخستین فعل آن به صورت منفی است (بند ۱): *nē baxt ēstēd*. درست آن است که *nē* را برابر با «نی، نیست» فارسی بگیریم و آن را از فعل بعدی جدا کنیم. در این صورت، یک جمله معترضه خواهیم داشت که *tis/čiš*، یعنی «چیز» را توصیف می‌کند و یک فعل مجهول که نایب فاعل آن «داروی خرسندی» است.

درباره واژه *tis/čiš* پهلوی باید گفت که کاربرد آن نظیر «چیز» در زبان فارسی است. پس می‌توان آن را جایگزین «امر و کار» یا «درد» دانست. بنابراین، معنای جمله بالا چنین است: «چیزی که چاره ندارد»، «چیزی و دردی که آن را چاره نی». به همین «چیز» یا «درد» در بند ۶ با ضمیر اشاره *ēn* اشاره شده و در آن *ēn* فاعل فعل *mad ēstēd* است: «چیزی و امری که پیشامد کرده است» (— بند ۱۰ همین گفتار). همچنین در بند یکم، ضمیر اشاره *ān* (*ān-iz*) به «چیز و درد و امر» دیگری بازمی‌گردد که خلاف اولی، چاره دارد و دردی است درمان‌پذیر. مثال دیگری از *mad ēstēd* را با کاربردی نظیر همین در دینکرد ششم (مزدایور، ۱۳۷۸: ۴۴۷؛ ۴۵۵، بند ۲۴) می‌شود دید و به نظر می‌رسد که اصطلاح باشد برای آنچه واقع می‌شود و پیش می‌آید.

فعل پهلوی *baxtan* به زبان فارسی نرسیده و به جای آن، مصدر جعلی *baxsīdan* به کار می‌رود که یکی از معانی آن «تقسیم کردن»، «قسمت کردن» است. به نظر می‌رسد که در *داروی خرسندی*، معنای «قسمت کردن» و «بخش کردن» همراه با معنای «اختصاص دادن» و «مقدر شدن» معنی‌دارتر است.

۲. در بند یکم *داروی خرسندی*، واژه‌ای با ضبط *ē* بدل آمده که آن را به معنای «چاره» گرفته‌اند. البته می‌توان آن را به *ē* بدل (*čārag*) تصحیح کرد که صورت رایج واژه است. ولی با توجه به اینکه این ضبط *ē* بدل دو بار در متن تکرار شده و بار دوم در تمام دست‌نویسها آمده، بهتر است همین شکل را نگاه داریم. مثالهای دیگری نیز وجود دارد که احتمال تبدیل *ē* (فتحه) به *ē* (یاء مجهول) را در زبان پهلوی پیش می‌آورد. ظاهراً این تبدیل تلفظ و خلط شدن دو واج بر خط نیز اثر گذاشته است (مزدایور، ۱۳۷۸: ۵۳-۵۱).

یکی از این مثالها کلمه *سهمک* *رو* (مشکور، ۱۳۴۶: ۱۱، س ۲: ۱۴۵) یا

معلم *دو / سلا / سو* / *سلا / سو* (نیبرگ، ۱۹۸۸: ۴) است که در فرهنگ بهلوی، ذر چهارم، در برابر صورت هزوارشی *سلا / سو* (MŠMŠY) به کار رفته است. نیبرگ آن را *ālūcīk* آوانویسی کرده است (۱۹۸۸: ۴۳؛ ۶۷، واژه ۲۲). این واژه که در بهلوی توضیح «نیم آلو» (nēm-ālūk: نیبرگ، ۱۹۸۸: ۶۷) برای آن آمده است، همان «آلوچه» (نیبرگ: *ālūcah*) فارسی است که امروزه اغلب به آن «گوجه سبز و گوجه درختی» می‌گویند. نظیر همین دیگرگونی را در واژه *دو لرو* (مکنزی، ۱۹۷۱: ۶۵؛ ۱۵۷، ستون ۱۶۰؛ داروی خرسندی، بند ۸) نیز می‌بینیم که مکنزی آن را *plnyk'n'* حرف‌نویسی و *parnagān* آوانویسی کرده است: «پرنیان». این واژه در فهرست واژه‌های مانوی به شکل *prng'n* (پارناگان: بوس، ۱۹۷۷: ۷۲) دیده می‌شود. در ضبط دستنویسهای بهلوی موارد دیگری را می‌توان یافت که گرچه در همه نسخه‌ها املاي واحدی برای یک واژه دیده می‌شود، یک دندان، که باید آن را نشانه *y* دانست، به جای *a* آمده است. نمونه‌های آن را در واژه‌نامه گزیده‌های زادسیرم، در *سلا / سو* (بهار، ۱۳۵۰: ۱۸، شکل، تن: متن بهلوی، ص ۱۰۶، س ۲)، به جای *سلا / سو* (*ēwēnag*، آینه)، *سلا / سو* (بهار، ۱۳۵۰: ۱۱۷، بنه، منشأ: متن بهلوی، ص ۱۸، س ۲) که تصحیح شده است به *سلا / سو* (*bunag*)، *سلا / سو* (بهار، ۱۳۵۰: ۲۸۳، ۲۸۴؛ متن بهلوی، ص ۱۰۴، س ۱۱) که تصحیح شده است به *سلا / سو* (*rōzan*: روزن، دریچه) می‌توان دید. همچنین در همین کتاب، واژه *سلا / سو* (بهار، ۱۳۵۰: ۱۸؛ متن بهلوی، ص ۷۱، س ۸) دوبار به شکل *سلا / سو* / *سلا / سو* تصحیح شده است و معنای آن در اینجا «آئینی»، «مرسوم» است و انتظار می‌رود که در آن *g-* پایانی به صورت *ag-* نوشته شده باشد.

مثال دیگر از خسرو تبادان و ریدگ (بند ۱۰، متنهای بهلوی، ص ۲۷، س ۱۹) *سلا / سو* (*frazānēg saxwan, plc'nyg MRy'*)، «فرزانه سخن، دارای سخن فرزانه و کلام فرهیختگان» است که به جای *سلا / سو* (*frazānag saxwan, plc'nk MRy'*) آمده است.

به نظر می‌رسد که به علت تمیز بودن مختصه واجی کشش در تمایز مصوتها، و کشیده بودن *ē* (یاء مجهول)، این واج اخیر چندان باز تلفظ می‌شده است که گاهی در برخی از یافته‌ها و در برخی از نواحی جغرافیایی، *a* و *ē* به یکدیگر نزدیک و واجگونه‌های آنها با هم خلط شده‌اند. به طوری که کاتبان گاهی - از جمله در مثالهای مذکور - حرفی را که برای *ē* به کار می‌برده‌اند برای نوشتن *a* به کار برده و، متقابلاً، برای *ē* در خط گاهی نشانه‌ای نگذاشته‌اند.

۳. شاید می‌باید علت اصلی پدید آمدن ابهام در تقطیع جمله معترضه در بند نخستین داروی خرسندی و گرایش پژوهندگان به خواندن فعل جمله به صورت منفی *nē baxt ēstēd* را نیامدن

اداتی در متن پهلوی دانست که معادل فارسی آن «را» است که معنی آن را «برای» می‌دانند، اما در حقیقت برای نشان دادن «بهره» در معنای فعل به کار می‌رود.

این ادات که اغلب در پهلوی نمی‌آید، در جاهای بسیاری هست که در ترجمه سلیس به فارسی، ناگزیر باید آن را افزود وگرنه جمله بی‌معنی می‌شود (مثلاً، مزدایور، ۱۳۷۸: ۱۸۹). مثال خوب و روشن آن را در نخستین بند از کارنامه اردشیر بابکان (فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۲، ۱۴۷) می‌بینیم:

... ērān-šahr 240 kadag-xwadāy būd.

در اینجا حتماً باید در ترجمه فارسی، پس از ایرانشهر، «را» را بیفزاییم و برگردان آن را چنین بیاوریم:

ایرانشهر را دوصد و چهل کدخای بود.

مثال دیگر از منتهای پهلوی (بند ۶ خسرو و ریلگ، ص ۲۷، س ۱۱ و ۱۲):

ud mād kē man pus būd hēm, bē man enyā anē pus nē būd.

و [آن] مادر را که من پسر [او] بودم، جز از من دیگر پسری نبود.

مثال دیگر از منتهای پهلوی (بند ۵ سورسخن، ص ۱۵۶، س ۳ و ۴):

... ohrmazd ī xwadāy, xwad pad mēnōgān xwadāyīh.

... هرمزد خدای [که او] را خود بر مینوان خدایی [است].

مثال دیگر از منظومه درخت آسوری که زبان اصلی آن پارتی بوده است:

hō-ž hōm ī tagīg, nērang az man āsēd!

[بزرگ‌گید که] نیز آن هوم نیرومند را نیزنگ^۲ از [شبی] من آید.

این «را»، که با چهارمین کاربرد rāy در دستور زبان فارسی میانه (راستارگویا، ۱۳۴۷: ۱۹۹) برابر است، بسیار با فعل ربطی به کار می‌رود. بنابراین، چون در پهلوی اغلب فعل ربطی حذف می‌شود، به‌ویژه ایجاد ابهام می‌کند. در بند یکم داری خرسندی، حذف «را» را می‌توان دید. همچنین در بندهای ۶ و ۷، پس از man (من)، که ضمیر در آنجا ضمیر غیر فاعلی است، می‌توان به همین دلیل آن را به «مرا» ترجمه کرد و از برگردان واژه به واژه فارسی، معنای درست را به دست آورد. اما نکته آن است که «را» در «مرا» نشانه مفعول صریح است، نه آن «را» که معنای «برای» را می‌رساند.

۲. اشاره به کاربرد شیر است در تهیه نوشتابه آیینی هوم در مراسم دینی زرتشتی.

حذف «را» در چنین نقشی در متون فارسی قدیم نیز سابقه دارد. شادروان دکتر خانلری در تصحیح سمک عیار (۱۳۴۷)، غالباً «را» را در میان قلاب به متن افزوده است. مثالها:

«گفت ای پدر تو [را] بر من شفقت نیست» (ص ۲۶، س ۲۳)؛

«آمدن شما [را] بدین ولایت سبب چیست» (ص ۳۶، س ۱۱)؛

«... شاه [را] از پس پرده دختری هست ستیره، با جمال» (ص ۳۶، س ۱۶)؛

«... و تو [را] نیز از من ناگزیرست» (ص ۱۴۲، س ۱۵)؛

«سمک گفت با من بیاید که من پنداشتم که شما [را] عقل بیش از این است» (ص ۱۲۶، س ۱۳)؛

«... هیچکس [را] برین جایگه گذر نیست» (ص ۱۲۶، س ۱۶).

۴. در بند یکم، *darmān* (درمان) مضاف است که به صورت مقلوب و پس از مضاف‌الیه به کار رفته است: «درمان آن را که چاره هست...»

در همین بند، فعل مرکب «آسانی دادن» به معنای «تسهیل کردن»، «سهولت بخشیدن» است: «نیز درمان آن مشکلی را که چاره دارد، تسهیل می‌کند.»

۵. در بند دوم *hunsandīh ... [ī] menišnīg āmēxtan* را باید «به منش درآمیختن خرسندی» خواند. جای دیگری که در آن *menišn* با *y* (*y/i/ē/ī*) زاید پایانی، به معنای «درمنش»، «در اندیشه» به کار رفته است، گزارش گمان‌شکن، فصل ۱۳، بند ۷۱ (ص ۱۳۲، س ۷ متن پازند، ویراسته دستور هوشنگ و وست) است.

برگردان این بند به آوانویسی امروزی پهلوی، به شیوهٔ مکتزی، چنین است:

ka-š rōšnī hamē kāmīst kardan, u-š framān ī pad bē būdan dād, pas menišnī handēšīd kū rōšnīh čē ēwēnag hu-čīhr bawēd ayāb duš-čīhr.

هنگامی که روشنی را ایجاد همی خواست کردن (و آفریدن)، و فرمان به بودن [آن] داد؛ پس در منش اندیشید که روشنی چه آیین (و چگونه) هوچهر (و زیبا) باشد یا دژچهر (و نازیبا).

در هر دو جای می‌شود حرف اضافهٔ *pad* (در) را قبل از واژهٔ *menišn* حذف‌شده محسوب کرد و *-ī/-īg* را زاید شمرد و به تصحیح متن پرداخت. البته، امکان حذف حرف اضافهٔ *pad* و نیز زاید بودن *-ī/-īg/-īg/-īh* پایانی (← بند ۶ همین گفتار) بسیار است.

اما در مثال دیگری که در پست، یعنی دعای توبه، بارها به صورت ترجیعی در بندهای مختلف تکرار می‌شود (زند خرده‌اوستا، ص ۵۶، س ۱۰-۴)، مشابه همین کاربرد را می‌بینیم:

... *az ān wināhīhā, menišnīg ud gōwišnīg ud kunišnīg, abaxš ud pad pašēmān, pad petīt hēm az wināh.*

... از آن گناهان، به منش و به گفتار و به کردار، نادم و یشیمان و توبه‌کارم از گناه.

با آنکه *-īg* را در واژه‌های *menišnīg* و *gōwišnīg* و *kunišnīg* طبق قاعده باید سازنده صفت نسبی گرفت، این واژه‌ها صفاتند که در این بافت به شکل قید به کار رفته‌اند. کاربرد *menišnīg* در همه این موارد شباهت دارد. در *داروی خرسندی*، فعل جمله «آمیختن» است و نیاز به مفعولی دارد که باید اسم باشد و روی هم رفته نمی‌توان نتیجه قطعی گرفت که در *داروی خرسندی* و نیز احتمالاً حتی در گزارش گمان‌شکن صورت *(g)menišnī* اسم به شمار نمی‌آید. گرچه معنای ترکیب در هر دو مورد روشن است، برای توجیه روشن‌تر متن، به مثالهای بیشتری نیاز است. شاید لحن شاعرانه *داروی خرسندی* نیز در اندک دور شدن آن از قواعد دقیق دستور زبان بی‌تأثیر نبوده باشد.

۶. در بند ۸، سطر ۲، واژه *اسواری* (*niyāyišnīh*) دارای *-ih* زاید پایانی است و معنای آن ابهامی ندارد: نیایش. *-ih* و نیز *-īg* زاید پایانی را در دیگر نوشته‌های پهلوی هم می‌شود یافت (مزدایور، ۱۳۷۸: ۵۲). از آن جمله در واژه‌نامه گزیده‌های زادسپرم، *سوارسلو* (بهار، ۱۳۵۰: ۷۹؛ متن پهلوی، ص ۲۱، س ۱۰) به *سوارسلو* تصحیح شده است، یعنی در متن *aswārīh* (سواری) آمده است، به جای *aswār* (سوار)؛ *سوارسلو* (بهار، ۱۳۵۰: ۷۸؛ متن پهلوی، ص ۱۶۳، س ۱۲) که تصحیح شده است به *سوارسلو* (می‌شد آن را *سوارسلو* و بی *-ag* پایانی هم گرفت)، یعنی *hamčīhrīh* (هم‌چهری، هم‌قیانگی) آمده است به جای *hamčīhrag* (هم‌چهره، هم‌قیافه)؛ و نیز *کلمل* (بهار، ۱۳۵۰: ۳۰۷) که *margīh* / «مرگی» است به معنای «مرگ». شاید با بررسی دقیق‌تر بتوان این افزایه *-ī(h)* را دارای کاربرد و نقش تأکید دانست.

نوعی *-ī(h)* / *-ī(g)* زاید، به‌ویژه به شکل *h* (حرف *h* که می‌شود آن را برابر با *-ī* / *-i* / *-ē* گرفت، ولی به احتمال قوی‌تر بهتر است آوایی مشابه *-y* صامت را برابر آن شرد) در نوشته‌های پهلوی پس از واج *n* بسیار می‌آید (مزدایور، ۱۳۷۸: ۴۸).

۷. در همین بند ۸، سطر ۲، واژه *سوارسلو* می‌آید، به جای شکل عادی آن که *سوارسلو* (*wīdwarīh*، سواری) است. البته، احتمال تصحیف خطی هم هست، اما اگر آن را درست و ناشی از ابدال واج *w* به نوعی *h*، که تلفظی نزدیک به فاء عجمی داشته است، بدانیم نیز ناممکن نیست (خانلری، ۱۳۶۶: ۷۰-۶۹): «برزش» به جای «ورزش»، «بیران» به جای «ویران»، «بیزه» به جای «ویزه»، «تراویدن» به جای «تراویدن»، «خابران» به جای «خاوران» و «تابان» به جای «تاوان».

۸. در بند ۸، سطر ۴، *کلمل* *h* در متن، در ضبط نسخه DP به صورت *کلمل* *h* آمده است. این هر دو ضبط یکی است: اولی *کلمل* را به صورت غیرهزوارشی و ایرانی نوشته

است. یعنی čē/cy (فرهنگ پهلوی، در بیست و پنجم، واژه پنجم؛ چاپ نیبرگ: ۷۷)، «چه»، و دومی čē ī āb آورده است و کلمه را به صورت معمولی هزوارشی (با افزودن تکرار نشانه اضافه). مجموعاً عبارت این می‌شود:

ud āb ī čē šāyēd kardan ...

آب چه می‌توان کرد ...

ملاحظه می‌فرمایید که در این داری استعاری، از پس به دهان افکندن معجونی که اجزایش همه دعوت به رضا و صبوری است، آبی هم باید خورد و آن آب «چه شاید کردن» یا «چه می‌شود کرد» و «چیست چاره» است و با شش‌دانگ داری خرسندی نیز تناسب دارد! جای دیگری که در آن، ۷ (و نه ۷) پهلوی به جای کلمه نوشته شده و در همه دستنویسها همین شکل را دارد، بند ۳۹ یادگار زیرین است (متنهای پهلوی، ص ۵، س ۱ و ۲):

en-iz danē kū fradāg rōz čē bawēd andar ān abdihāg³ razm ī wištaspān.

نیز این را دانی که فردا روز چه شود [و روی دهد] اندر آن شگفت رزم گشتاسبی.

۹. در بند ۸، سطر ۶، در متن، واژه 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭮𐭥 (sūdēmandtar, swtymndtr) سودمندتر) به جای شکل عادی و مورد انتظار، یعنی 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭮𐭥 (MK, JJ، افتادگی و اشکال دارد. احتمال دارد که -y- (-ē-) میانوند ابدالی از -ō- باشد. نظیر این ابدال را مثلاً در برابری «خون» و نیز در برابری «دوده»، «دور»، «مهرگان/مهرگون» فارسی با xīn, dida, dir, mehrgin, در گویش بهدینان و نیز pil پوشهری با «پول» در فارسی رسمی می‌توان دید. این ابدال حتی در «شوم» عربی در زبان دری زرتشتی روی داده و «شوم» شده است: «šim». نظیری برای این چنین ابدالی در واژه‌های هنوز/هنیز، بیهوشی/وی‌هیشی، کلوچه/کلچچه (خانلری، ۱۳۶۶: ۶۲) ضبط شده است.

احتمال دیگر آن است که ضبط نسخه JJ، را که 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭮𐭥 (است به 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭮𐭥) تصحیح کنیم. در این صورت، به جای میانوند -ō-، واج ā را خواهیم داشت که نظایری برای آن می‌توان یافت (مزدایور، ۱۳۷۸: ۴۹-۴۸).

۱۰. جز اینها، در ترجمه‌ای که آمده است، در بند ۸، سطر ۳ داری خرسندی، abēr به جای صفت به معنای «بسیار»، «فراوان»، «قید گرفته شده» و «درست»، «حتماً» و «مرتباً» معنی شده است.

۳. متن: 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭮𐭥 و (abdihāg, 'pdyh'g) که g- در آخر واژه زاید است (برای g- پایانی زاید، رک. مزدایور، ۱۳۷۸، ص ۶۶-۶۵). این قرانت بر «زدها رزم گشتاسبی» رجعان دارد و احتمالاً کاروفت قید به جای صفت نوعی تأکید را می‌رساند.

دیگر اینکه در بند ۶، هنگام ترجمه، mad ēstēd (← بند یکم همین گفتار) به «پیش آمده است» برگردان شد. افزایای که فعل ساده پهلوی را به صورت فعل مرکب درمی آورد و به صورت همکرد آن برای القای بهتر معنی به کار می رود، در ترجمه از پهلوی به فارسی اغلب ضرورت می یابد. مثلاً، بسیار پیش می آید که «کردن» به معنای «ساختن» پهلوی را می باید به صورت «درست کردن»، «ایجاد کردن» به فارسی امروزی برگردانیم یا «داشتن» پهلوی به معنای «نگاهداری کردن» را به شکل «نگاه داشتن»، «برپای داشتن»، «محفوظ داشتن» به کار بریم.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
- بهار، مهرداد، ۱۳۵۰، واژه نامه گزیده های زادسیرم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خانلری، پرویز ناتل، ۱۳۶۶، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران، نشر نو.
- راستارگویا، و.س، ۱۳۴۷، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی الله شادان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- سک عیار، ۱۳۴۷، تألیف فرامرین خداداد بن عبدالله الکاتب المارحانی، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- عریان، سعید، ۱۳۷۱، متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت)، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- فروشی، بهرام، ۱۳۵۴، کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه نامه)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- منتهای پهلوی، ۱۳۵۰، گردآورده و ویراسته دستور جاماسب جی منوچهرجی جاماسب آسانا، ج ۱ و ۲، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مزدایور، کتابیون، ۱۳۷۸، داستان گرشاسب، همورس و جمشید، گلشاه و منتهای دیگر (بررسی دستنویس م. ۱ و ۲۹): آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی، تهران، آگه.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۶، فرهنگ هزارشاهی پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- معین، محمد، ۱۳۶۰، فرهنگ فارسی (متوسط)، تهران، امیرکبیر، ج ۴.
- نیبرگ، هنریک ساموئل، ۱۳۸۱، دستورنامه پهلوی، ج ۲، تهران، اساطیر و مرکز گفتگوی تمدنها.
- Antia, Edelji Kersáspji, ed., 1909, *Pázanđ Texts (Collected and Collated)*, Bombay, The Trustees of Parsee PUNCHĀYET.
- Boyce, Mary, 1977, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liège
- Dhabhar, Bamanji Nasarvanji, ed., 1927, *Zand-i Khürtak Avistāk*, Bombay, The Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties.
- Ichaporia, Pallan R., 2001, "Dārüg ī Hunsandīh (The Drug of Happiness)", *Philologica et Linguistica*, pp. 572-577.

MacKenzie, D.N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

Nyberg, H.S., 1988, *Frahang I Pahlavik*, ed. by Bo Utas, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.

Shikand-Gûmânîk Vijâr (The Pâzand-Sanskrit Text), 1887, by Mardân-farrox Ohrmazd-dâdân, ed. by Hôshang Dastûr Jâmâspji Jâmâsp-Âsânâ and E.W. West, Bombay, Government Central Book Depôt.

